

خود کشی کند با يك جست و خیز یا بعالم وحدت وجود میگذارد تا بتواند تفکرات علمی را کلاً از میان ببرد.»

تعلیمات اخوان الصفا توسط هرد عربی از اهل مادرید بنام مسلم بن محمد ابوالقاسم المجریطی الاندلسی در غرب راه یافت. سال وفات وی در حدود ۱۰۰۴ یا ۱۰۰۵ میلادی بوده است. نخست در سایه تعلیم اخوان الصفا و بعد ابن رشد حکیم مغربی کشور اسپانی یکی از مراکز فلسفه شد و در قرون وسطی اروپا نور معرفت را در مسائل فلسفی از اسپانی کسب نمود. بگفته دیترسی (۱) بین مذاهبی که در وجود ذهنی یا خارجی نوع و جنس (۲) اختلاف داشتند کشمکش در گرفت که قرنهای دنیای دانش را دوچار قلق و اضطراب نمود و این نزاع از ثمرات همین پیش آمد است و در طی قرون نهم و دهم میلادی جدال بین مذاهب فلسفی مزبور تمام مغزهای مشرق را بفعالیت در آورد.

لازم نیست درباره سنت و جماعت در اینجا بحث زیادی بشود زیرا گرچه عده آنها در ایران در زمان سلطنت خاندانهای ترك و نیمه ترك قبل از قیام صفویه در اوائل قرن شانزدهم میلادی زیاد بود و بزرگان ایران مانند فریدالدین عطار و سعدی و جلال الدین رومی و بسیاری دیگر از رجال در عداد آنان بشمار میآمدند معذک هرگز با امیال و آرزوهای ایران از روی حقیقت دمساز نبودند و امروزه باستثناء لار و چند ناحیه دیگر تقریباً منطقی و منقرض شده اند. لکن باید گفت که مؤسسه چهار مذهب حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی همه در دوران سیطره و سیادت معتزله رشد نمودند. ابو حنیفه بر سایرین تقدم زمانی دارد. وی در سال ۷۰۰ میلادی متولد شد و در سال ۷۶۷ میلادی وفات یافت.

(۱) رجوع شود بکتاب سابق الذکر صفحه ۱۶۱.

(۲) nominalism, realism

ابوحنیفه از نژاد ایرانی است (۱)؛ تولد مالك در مدینه بسال ۷۱۳ هـ ۱
۷۱۴ میلادی و وفاتش ۷۹۵ بوده است. المنصور نسبت بنژاد بدگمان
شد و بتصور اینکه نسبت بخاندان عباسی بيمهر است بطرز پیرحمانه ای
و بر آتاز یافه زد. ابن خلکان گوید (۲) : « روز بروز بر قدر و قیمت او
در انظار عامه افزوده شد تا بدانجا که مجازات مزبور را گوئی مشابه
افتخار او میدانستند. الشافعی از طایفه قریش بود که در سال وفات
ابوحنیفه متولد شد (بعضی گویند روز ولادت وی همان روزی است
که ابوحنیفه در گذشت (۳) . الشافعی در سال ۸۲۰ میلادی در شهر
قاهره بدرود حیات گفت . احمد بن حنبل از اهالی مرو بود ولی ظاهراً
نژاد از عرب داشت . در سال ۷۸۰ میلادی پا بعرضه وجود گذاشت
و بسال ۸۵۵ میلادی در بغداد دیده از دنیا بریست . وی شاگرد
محبوب الشافعی و طرف توجه مخصوص او بود . هنگامیکه الشافعی عازم
دیار مصر گردید گفت : « از بغداد رفتم و بعد از خود مردی پرهیز کارتر
و فقیهی دانشمندتر از ابن حنبل بجای نگذاشتم » (۴) . چنانکه قبلاً اشاره
شد با عقیده راسخ و جرأت کامل زیر بار حادث بودن قرآن نرفت .
این چهار نفر ائمه سنت و جماعت بشمار میروند و هر يك از آنان

(۱) رجوع شود به ابن خلکان ترجمه دوستان de Slane جلد سوم
صفحه ۵۵۵ .

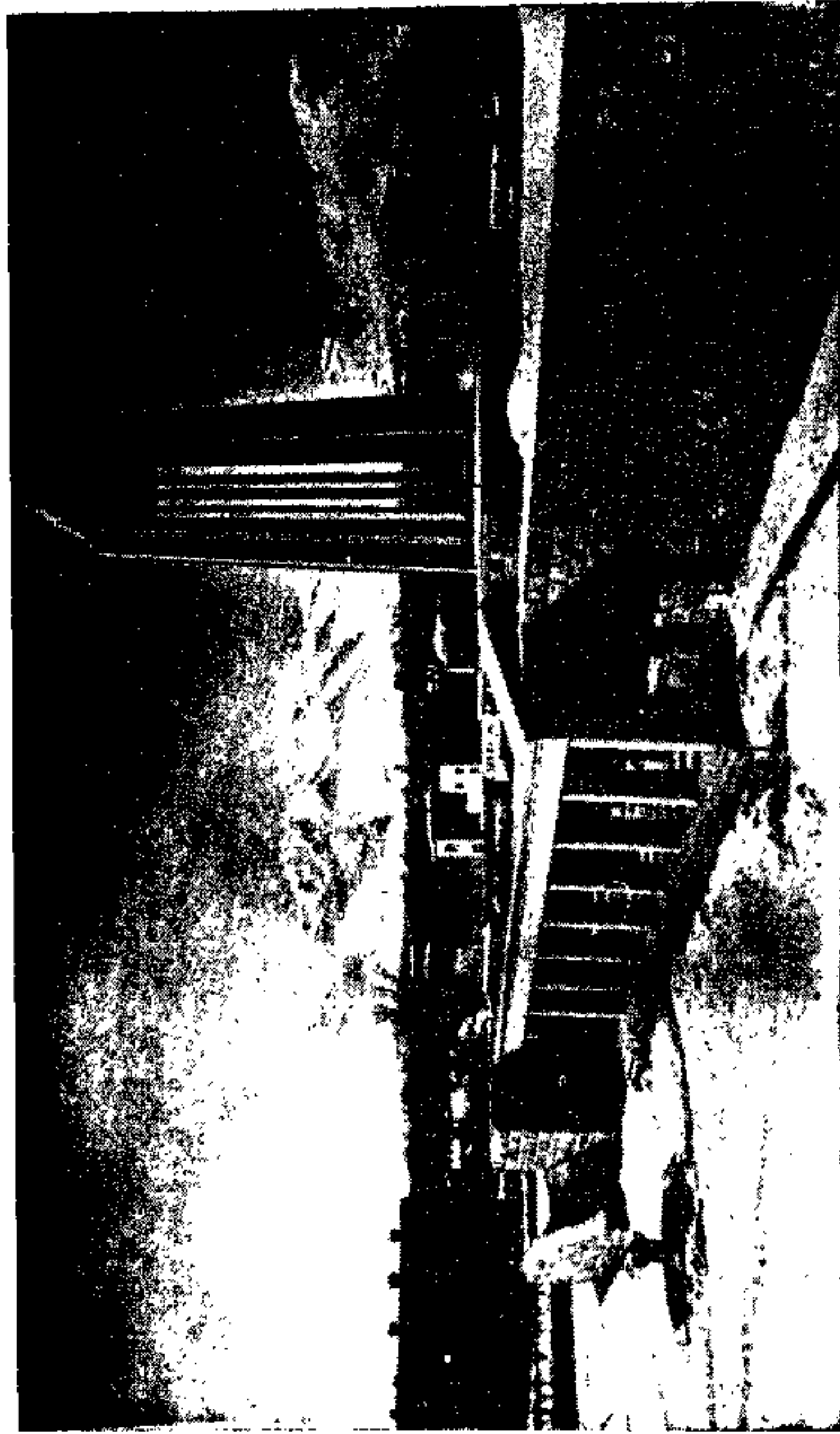
(۲) رجوع شود به ابن خلکان ترجمه دوستان جلد دوم صفحه ۵۴۷ . محتملاً
در سال ۷۶۴ یا ۷۶۵ میلادی بوده است .

(۳) رجوع شود به ابن خلکان ترجمه دوستان جلد دوم صفحه ۵۷۱ .

یادداشت مترجم : خاقانی گوید ، اول شب ابوحنیفه در گذشت

شافعی آخر شب ارمادر براد . نگاه کنید بدیوان حسان المعجم افضل الدین ابراهیم بن علی
خاقانی شیروانی بتصحیح و تشبیه و تعلیقات علی عبدالرسولی استاد ادبیات فارسی ، ۱۳۱۶
شرکت چاپخانه سعادت ، تهران ، صفحه ۶۱۲ .

(۴) رجوع شود باین خلکان ترجمه دوستان، جلد اول صفحه ۴۴ .



منظره‌ای از آرامگاه بوعلی سینا و کوهستان الوند در زیر برف (نقل از مکتبانه تألیف آقای مصطفوی)
(برابر صفحه ۴۴۰ مربوط به صفحه ۴۳۷)



طریقه‌ای بوجود آورده که فقط از جهت پاره‌ای نکات جزئی باهم اختلاف دارند (۱) و مناسبات آنها بایکدیگر حسنه است. طریقه چهار طریقه سنت و جماعت حنفی در ترکیه رائج است، مالکی در مراکش، شافعی در مصر و عربستان و حنبلی در بعضی نقاط افریقا. اهل تشیع هم‌را بدیدهٔ حقارت مینگردند (۲). ناصر خسرو شاعر و مبلغ بزرگ اسمعیلیه در قرن یازدهم میلادی مذاهب مذکور را مورد اتهام قرار میدهد و میگوید نفرت آورترین مفاسد و شرور (۳) را این مذاهب تصویب و تصدیق نموده‌اند (۴). باستثناء اصحاب ابن حنبل که بقولی احوال و اوصاف و رفتار بشر را بشحوسخیفی باخدا قیاس میکردند این اتهام قابل آن نیست که بطور جدی مورد مطالعه واقع گردد.

در باره اهل تشیع در یکی از فصول بعد بتفصیل بحث خواهد شد، لکن در اینجا میتوان تذکر داد که مبدأ انشقاق و انشعاب بزرگی که شیعیان را بفرق هفت امامی (فرقهٔ سبعیه) یا اسمعیلیه و دوازده امامی ایران امروز (فرقهٔ اثنی عشریه) منقسم

(۱) یادداشت مترجم: آقای فروزانفر مینویسند: «ظاهراً مؤلف

از اختلاف عظیم حنفیه با مالکیه و حنابله در قبول قیاس و عدم قبول آن مطلع نبوده است.»

(۲) یادداشت مترجم: علامهٔ نحریر آقای محمد سنگنجی استاد دانشکدهٔ

حقوق را رسالهٔ بسیار متقن و مستدلی است موسوم به «حجة البالغه» در جهت اختلاف عامه و خاصه و موضوع خلافت و لزوم برادری و اتحاد و یگانگی بین فریقین در اعلاء کلمهٔ توحید و بیانات جامعۀ اسلامیه و چشم پوشی از تشاجر. این رساله متأسفانه هنوز بزیور طبع آراسته نشده است.

(۳) رجوع شود بدیوان ناصر خسرو چاپ سنگی تبریز بتاریخ ۱۲۸۰ هجری

هجری صفحات ۱۱۵ و ۲۰۹ و تطبیق شود با کتاب اسلام تألیف دوزی:

(Dozy, Islamisme) صفحات ۴۴۳-۴۴۱.

(۴) یادداشت مترجم: رجوع شود بدیوان قصائد و مقصّات حکیم

ناصر خسرو چاپ تهران ۱۳۰۷-۱۳۰۴ صفحات ۳۰۲ و ۵۰۵.

کرد در این دوره بوده است . در اصول امامت هر دو فرقه متفق و معتقدند که ریاست عالیّه روحانی یکی از اخلاف علی بن ابیطالب میرسد و امام از طرف سلف وی برگزیده میشود و سجایای فوق الطبیعه **منشأ فرق سبعیه و اثنی عشریه** حتی صفات آسمانی بوی اعطاء میگردد . هر دو فرقه درباره شش تن از ائمه تا امام جعفر صادق که در سال ۷۶۵ میلادی رحلت نمود متفق القولند . اختلاف آنها از همین جا شروع میشود . امام جعفر صادق نخست پسر بزرگ خود اسمعیل را جانشین خود ساخت لکن بعد (چون دانست که بنا بر قول عموم مردم اسمعیل عصاره ممنوعه انگور را نوشیده است) امامت را از وی گرفت و پیرادر کوچکترش موسی کاظم واگذار نمود . طولی نکشید که اسمعیل در گذشت و جسد او را قبل از آنکه بخاک سپرده شود در منظر و مرآی عموم گذاشتند تا درباره مرگ وی تردیدی حاصل نشود . با اینکه پیشتر شیعیان بموسی بیعت کردند باز هم عده ای نسبت به اسمعیل وفادار ماندند . برخی منکر مرگ وی شدند زیرا پاره ای اشخاص خیر دادند که اسمعیل بعد در بصره دیده شده است و گفتند بعد از تاریخی که مدعیان موت او برای وفات او قائل گردیدند در بصره رؤیت شده است (۱) . و یا اینکه اظهار داشتند امامت از اسمعیل بفرزندش محمد منتقل گردیده است (زیرا اسمعیل قبل از فوت پدر بدرود حیات گفته و بنا بر این بنظر این دسته هرگز اسمعیل وظائف امام را عهده دار نشده است) . در هر دو صورت این جماعت عده ائمه را مجموعاً هفت تن معین کردند و دعاوی موسی کاظم و اخلاف پنجگانه ویرا مردود دانستند . دنباله این بحث را درباره یدشرفت این دو فرقه بهتر است یکی از فصول بعد محول کنیم . در پایان این سخن چند کلمه ای نیز باید در خصوص متقدمین از صوفیه گفته شود . مبحث وحدت وجود در مشرب صوفیه مراحل کمال را

(۱) رجوع شود بشهرستانی چاپ کورتون Cureton صفحه ۱۴۶ .

پیموده و در محل دیگری بیان خواهد شد. اسم طائفة
صوفیه بهیچوجه با کلمه یونانی سوفوس ارتباطی ندارد
و این مسأله اکنون مورد تصدیق عموم قرار گرفته است
(کلمات فیلسوف و سفسطه هر دو بسین نوشته میشود نه بصاد) (۱). خود
صوفیه مدعی شده اند که این لفظ مشتق از ریشه عربی « صفا » است .
آنهم صحیح نیست و اینکه گفته اند صوفی مرتبط است با اهل الصفة یا
متکدیان و سائلینی که بیرون مساجد می نشستند و از مؤمنین صدقه
میخواستند آنهم رأی ناصوابی است . صوفی صرفاً مأخوذ از کلمه عربی
صوف است که بمعنی پشم آمده و بهمین دلیل است که صوفیه را در اصطلاح
فارسی عموماً پشمینه پوش خوانده اند . در ابتدا لباس پشمی علامت سادگی
مسلمین اولیه شناخته میشد .

مجمودی (۲) گوید : « عمر جبة پشمی (صوف) میپوشید و
جبه اش وصله هائی از پوست و امثال آن داشت . » و باز هم همان
مورخ (۳) در احوال سلمان فارسی مینویسد : « سلمان لباس پشمینه می-
پوشید » . درباره ابو عبید بن الجراح نیز همینطور نوشته اند (۴) .

بعد که تجملات شایع گردید ، کسانی که طرفدار سادگی جانشینان
بلا فصل پیغمبر بودند بر ضد دنیا پرستی و زیاده رویهای روز افزون
معاصرین خود آهسته آهسته زبان باعتراض گشودند . این معترضین را
صوفی میخواندند و صوفیه را بدانصورت اولیه و همچنین از جهت جامه های
ساده ای که میپوشیدند و اعتراضی که بر ظاهر سازی و زیاده روی میکردند

(۱) یادداشت مترجم : علامه فقید ابو عبدالله زنجانی در اواخر حیات بنا بر گفته

فرزندشان آقای صادق ضیائی کتابی بزبان عربی بنام « التصوف فی التاریخ » تألیف و مبحث
و مدت وجود و مسیر تاریخی آنرا در هند و مصر و یونان و ایران و اسلام تحقیق نموده
و ریشه این لغت را یونانی دانسته ، ولی این کتاب هنوز کسوت طبع نیوشیده است .

(۲) رجوع شود بروج الذهب چاپ باریه دومینار ، جلد چهارم صفحه ۱۹۳ .

(۳) رجوع شود بهمان کتاب صفحه ۱۹۵ .

(۴) رجوع شود بهمان کتاب صفحه ۱۹۶ .

و برای اعتلاء نفس پرهیز کاری و گوشه گیری و تفکر را پیشه خود میساختند با طائفه کویکرها (۱) شباهت شایان توجهی بوده است. همیشه دو گروه از مردم نسبت بوحدت وجود تمایلی دارند: افرادی که برای نیل بمقامات عالیة روحانی بحد افراط از فعالیت‌های برونی کناره میگیرند و بتهدیب نفس و تفکرات درونی میپردازند، دیگر کسانی که از نظر روحانیت طاقت تحمل عبادت ظاهری و لسانی را نداشته باشند. لکن این تمایل گویا آنکه بعد بر اثر نفوذ عقائد افلاطونیون جدید تجلی بسیار یافت، میان متقدمین صوفیه کمتر از متصوفین دیگر از قبیل اکهارت (۲) و تاولر (۳) و صوفیان آلمان در قرن چهاردهم مشهود گردید. القشیری (تاریخ وفات ۱۰۷۳ میلادی) در باره متقدمین از صوفیه چنین گوید (۴):

(۱) یادداشت مترجم: گروهی از پیروان عیسی مسیح در قرن هفدهم میلادی جمعیتی بنام انجمن دوستان تشکیل دادند. در سادگی عبادات و آزادی افراد در پرستش خدا بی واسطه کشیش و کلیسا و از جهت تساوی حقوق زنان در تشکیلات کلیسا و بسیاری مسائل دیگر فرقه‌های بسیاری با سایر فرق داشتند. گویا اعضاء این انجمن را از آنجهت کویکر Quaker (لرزنده) مینامیدند که چون احساساتشان تحریک میگردد حالت لرزه بآنها دست میداد. مؤسس این مذهب جرج فاکس George Fox پسر یک نساج انگلیسی است (۱۶۲۴ تا ۱۶۹۱ میلادی) که بآمریکا نیز مسافرت نمود و در آنجا نیز این طریقه توسعه یافت. اعضاء انجمن هم در انگلستان و هم در آمریکا سالیان دراز دوچار تعذیب و تکفیر جامعه مسیحیت بودند. یکی دیگر از مشاهیر این جماعت نویسنده نامی ویلیام پن William Penn (۱۷۱۸ - ۱۶۴۴ میلادی) مؤسس یکی از مستملکات انگلستان در آمریکا است که از مراکز کویکرها بود و هنوز هم آن ایالت بیادگار وی پنسلوانیا نامیده میشود (پنسلوانیا مشتق است از دو کلمه پن و سیلوا بمعنای جنگل). نخستین درخواستی که برای الغاء تجارت برده و بردگی بمجلس مبعوثان داده شد از طرف کویکرها بود (۱۷۸۴ میلادی) و در مبارزات ممتدی که بعد برای آزادی بردگان روی داد این انجمن نقش برجسته‌ای داشت.

(۲) Eckhart (۳) Tauler

(۴) رجوع شود بصفحه ۳۱ کتاب نجات الانس جامی چاپ کلکته

«القول في انه متى سميت الصوفية صوفية قال الامام للقشيري رحمة الله
اعملوا بحكم الله ان المسلمين بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يسم
افاضلهم في عصرهم بتسمية علم سوى صحبة الرسول صلى الله عليه وسلم
اذلافضيلة فوقها قليل لهم الصحابة ولما ادر كههم اهل العصر الثاني سمي من
صحبت الصحابه التابعين و ليس وراء ذلك اشرف تسمية ثم قيل لمن بعدهم
اتباع التابعين ثم اختلف الناس وتباينت المراتب قليل لخواص الناس ممن
لهم شدة عناية بامر الدين الزهاد والعباد ثم ظهرت البدعة و حصل التداعى
بين الفرق فكل فريق ادعوا ان فيهم زهادا فانفردوا خواص اهل السنة
المراعون انفسهم مع الله الحافظون قلوبهم عن طوارق الغفلة باسم التصوف
واشتهر لذا الاسم لهؤلاء الاكابر قبل المائتين من الهجرة» (۱)

کمی بعد در صفحه ۳۴ کتاب نفحات الانس (چاپ مذکور)

جامی بالصراحة میگوید که لفظ صوفی ابتدا بابوهاشم اطلاق میشد.
ابوهاشم متولد کوفه بود ولی بیشتر عمر خود را در سوریه گذراند و در
سال ۸ - ۷۷۷ بدرود حیات گفت. در صفحه ۳۶ میگوید اصول عقائد

(۱) اینکه صوفیه را از چه تاریخ صوفیه نامیده اند امام بقشیری رحمة الله
گفت بعد از رسول خدا صلى الله عليه وسلم مسلمین افاضل عصر خود را که محضر
حضرت را درك کرده بودند بعنوان دیگری جز عنوان مصاحبت حضرت
نمیخواندند زیرا فضیلتی فوق فضیلت صحبت با پیغمبر خدا نیست. ازینرو آنانرا
صحابه میگفتند. در عصر بعد کسانی را که باصحابه صحبت داشته بودند تابعین
خواندند و شریف تر از این عنوان عنوانی نبود. در دوره بعد هم جانشینان
این گروه را اتباع تابعین مینامیدند. از آن پس میان مرده اختلاف افتاد و مراتب
مختلفی بوجود آمد و خواص مرده را که به دین عنایت شدید داشتند زهاد و
عباد خواندند. آنگاه بدعتها پدید آمد و گفتگوها میان فرق گوناگون برخاست
و هر یک مدعی شدند زهادی در میان خود دارند و خواص اهل سنت که دل برآه
خدا نهاده و قنوب خود را از زنگار غفلت حفظ میکردند باسم تصوف شناخته
شدند و قبل از پایان مائة دومه هجرت (۱۶ - ۱۸۱۵ میلادی) بزرگان اهل سنت
باین اسم اشتهار یافتند.

صوفیه را ابتداء ذوالنون مصری شرح داده است و ذوالنون شاگرد مالک (مؤسس مذهب مالکی) بوده است که ذکر آن گذشت . ذوالنون در سنه ۸۶۰ میلادی وفات یافته و اصول عقائد مزبور را جنید بغدادی (تاریخ وفات ۹۱۰ میلادی) توسعه داده و با نظم و ترتیب صحیحی برشته تحریر در آورده و شبلی (تاریخ وفات ۹۴۵ میلادی) علناً بر منابر وعظ و خطابه بیان داشته است . معدودی از علماء بزرگ صوفیه قبل از پایان قرن دوم هجری (۸۱۶-۸۱۵ میلادی) زندگانی میکردند : گمان میکنم از ابو هاشم گذشته ابراهیم بن ادهم (تاریخ وفات ۷۷۷ میلادی) ، داود طائی (تاریخ وفات ۷۸۱ میلادی) ، فضیل بن عیاض (تاریخ وفات ۸۰۳ میلادی) و معروف کرخی (تاریخ وفات ۸۱۵ میلادی) تنها کسانی بودند که حائز شهرت و اهمیت گردیدند . حسن بصری (تاریخ وفات ۷۲۸ میلادی) نیز احیاناً در زمره آنها بشمار میرود و در بحث معتزله از وی نام برده شد ؛ لکن چنانکه دوزی نیز تذکر داده است (۱) مذهب وی که بیشتر از خوف سرچشمه می گرفت با مذهب عشق که طریقه عرفاست مبیانت تام داشت . رابعه العدویه (۲) (تاریخ وفات ۷۵۳-۷۵۲ میلادی) قدیسه ایست که راه حقیقت را بمراتب بهتر پیموده است و بسیاری از گفته های او خاطره سنت ترز (۳) را تجدید میکند . جامی در نفعات الانس (۴) در حق او چنین گوید (۵) :

(۱) رجوع شود بکتاب اسلام تألیف دوزی Dozy ترجمه فرانسه بقلم شوون Chauvin صفحات ۳۲۰-۳۱۹ و تطبیق شود با صفحات ۲۰۲-۲۰۱ در تجسم اوصاف حسن بصری .

(۲) رجوع شود باین خلکان ترجمه دوسلان de Slane جلد اول صفحات ۵۱۷-۵۱۵ .

(۳) St. Theresa

(۴) چاپ ناسولیز Nassau Lees صفحه ۷۱۶ .

(۵) یادداشت مترجم : آقای بدیع الزمان فروزانفر تذکر میدهند که این اشعار از ابوالطیب متنبی است .

ولو كان النساء كما ذكرنا لفضلت النساء على الرجال
فلا التانيث لاسم الشمس عيب و لا التذكير فخر للهلال
این قصه را دوزی (۱) نقل کرده و نمونه‌ای از رفتار اوست :

روزی رابعه رنجور و بیمار بود . حسن بصری و شفیق بلخی بیادت او رفتند . حسن گفت : « کسی که عذاب مولای خود را با صبر و حوصله تحمل نکند در ایمان خود صادق نیست : » شفیق خواست سخن حسن را اصلاح کند ، چنین گفت : « کسی که از ضرب خدای خود لذت ببرد در ایمان خود صادق نیست . » لکن رابعه پاسخ داد : « کسی در ایمان خود صادق نیست که در اندیشه مولای خود رنج را فراموش نکند . »

در تذکرة الاولیاء شیخ فرید الدین عطار عارف بزرگ ایران در قرن سیزدهم میلادی چنین منقول است که از رابعه پرسیدند آیا شیطان را دشمن داری ؟ جواب داد : « نه ! » گفتند : « چرا ؟ » گفت : « از محبت رحمن پروای عداوت شیطان ندارم . » باز هم رابعه گفت : « شبی پیغمبر خدا را بخواب دیدم . پیغمبر پرسید : ای رابعه ! مرا دوست داری ؟ جواب دادم : یا رسول الله ! کی بود که تو را دوست ندارد ؟ لکن محبت حق مرا چنان فرو گرفته است که دوستی و دشمنی غیرا جای ندارد . » اگر این اقوال را بخوایم بر شماریم ممکن است آنرا حدی نباشد ، لکن حاکی از کیفیت تصوف اولیه در اسلام است . بعد تصوف بالخاصه در ایران جنبه وحدت وجودی تندی بنحود گرفت و تصور می‌کنم این جنبه جدید را بتاریخ بسیار مؤخرتری احراز کرده باشد . مبنای فلسفه‌ای که تصوف بتدریج بوجود آورد بعقیده من تا آنجا که آنرا بتوان فلسفه نامید بیشتر فلسفه افلاطونیون نوین است (۲) و تأثیر عقائد و افکار

(۱) رجوع شود بکتاب سابق الذکر صفحه ۴۱۹ .

(۲) این نکته را دوست و شاگرد سابق من آقای نیکلسن در کتاب خود (بقیه پاورقی در صفحه ۴۴۸)

هندرا (۱) در تصوف اگر صفر ندانیم باید بگوئیم خیلی ناچیز بوده است و این خلاف نظری است که طرفداران آن گویانکه سست میشوند معذک هنوز بسیار شایع میباشد (۲).

فن کرمر میان اقدمین از متصوفه عرب که بگوشه گیری و تفکر و تهذیب نفس میپرداختند از یک طرف و طریقه وحدت وجود که بعد در ایران پدید آمد از طرف دیگر فرقی قائل میشود و اظهار عقیده میکند (۳) که « تصوف بمعنای اصح کلمه چنانکه در مسالك مختلف درویشی ظاهر میشود اساساً از عقائد و افکار هند برخاسته است و مبدأ و مبنای تصوف بالخاصه یکی از مذاهب فلسفی هندوستان است که معروف به ودانتا (۴) میباشد (در اینجا سخن از درویشان رفت؛ باید بگوئیم میان مسلك زها و صومعه نشینان صدر مسیحیت که مرام ساده زهد و تقوای آنها باسلا

(بقیه پاورقی از صفحه ۴۴۷)

موسوم به منتخبات اشعار دیوان شمس تبریزی (چاپ کمبریج سال ۱۸۹۸ میلادی) بخصوص در صفحات ۳۰ تا ۳۶ بنحو بسیار شایان تمجیدی حل کرده است: Mr. R. A. Nicholson, Selected Poems from the Divan - i - Shams - i - Tabrizi, (Cambridge, 1898).

تطبیق شود با کتاب تحقیقات فن کرمر در تاریخ تمدن اسلام صفحه ۴۵.

(۱) نظر دوزی Dozy نیز همین است (رجوع شود بکتاب وی در باره اسلام صفحه ۳۱۷) و از ترومپ Trumpp چنین نقل قول میکند (رجوع شود بجلد ۱۶ صفحه ۲۴۴ Z. D. M. G. : « دراینکه تصوف از محصولات هندوستان است شبهه ای نمیتوان داشت و مسأله ای که بیشتر مسلم و محقق است این است که تصوف از تورات مخصوص مذهب بودائی است ».

(۲) یادداشت مترجم: نظر آقای بدیع الزمان فروزانفر اینست که منبع اصلی تصوف اسلام است و از زهد و تقوای شدید و ورع دقیق شروع شده و با اخلاص در عمل و صفای نیت از زهد متداول ممتاز گردیده و سرانجام صورت فلسفی بخود گرفته است.

(۳) کتاب تحقیقات فن کرمر درباره تاریخ تمدن اسلام صفحه ۴۶.

Alfred von Kremer, Cult. - Gesch. Streifzüge auf dem Gebiete des Islams (Leipzig, 1873).

Vedanta (۴)

انتقال یافت با مشرب فقر فرق بسیار است. (۱) در جای دیگر (۱) میگوید:

« راستی چنین بنظر میرسد که تصوف دو عنصر مختلف را در خود جای داده است: در مرحله اول زهد و ریاضت عیسوی که حتی در اوائل اسلام بشدت جلو رفت و در مرحله دوم تفکر و تأمل بودائی که در اثر نفوذ روزافزون ایرانیان در اسلام بر عنصر اول غلبه کرد و عرفای اسلام را بمعنی اصح کلمه بوجود آورد. هدف اول تصوف (زهد و تقوی) معرف اخلاق تازیان و هدف دوم آن (تفکر و تأمل) معرف اخلاق ایرانیان بود. (۲)»

با اعتراف کامل بقوت این قول و ارزش و اهمیت این تمایز عقیده ندارم که وجود نفوذ هندوستان بنحو رضایت بخشی ثابت شده باشد. مطالعات مربوط بایران بدست هندشناسان و علماء اساطیر تطبیقی و فقه اللغة دوچار لطمات زیادی شده است. مثلاً از یکسو کوشش کرده‌اند بدون توجه بروایات زردشتی اوستا را فقط از روی ودا تفسیر کنند، و از طرف دیگر به لهجه کریمه هندیان پارسی گوی مخصوصاً در انگلستان و آلمان توجه و علاقه نشان داده‌اند. دیگر اینکه درستایش آثاری که نویسندگان هندی بزبان فارسی انشاء نموده‌اند بسیار راه مبالغه پیموده‌اند و در عین حال از کلیه آثار ادبی فارسی که طی چهار قرن اخیر (۳) در ایران پدید

(۱) کتاب عقائد تألیف فن کرم صفحه ۶۷ Herrschenden Ideen

(۲) یادداشت مترجم: آقای فروزانفر مینویسند: « تفکر و اعتبار از مسائلی است که در قرآن مجید مکرراً ذکر آن بمیان آمده و خداوند مسدین را بدان امر فرموده است و صحابه بدان اهمیت داده‌اند. ابی نعیم در حبه الاولیاء نقل میکند که از همسر ابوالدرداء پرسیدند که ما کان اکثر عمل ابی الدرداء؟ قالت التفكير والاعتبار. بنابراین جهت امتیاز تصوف ایرانی نتواند بود. »

(۳) از باب مثال رجوع شود بمقاله مربوط بادبیات فارسی در دائرة المعارف بریتانیکا. دکتراته Dr. Ethé در مقاله خود در باره ادبیات فارسی جدید: (بقیه پاورقی در صفحه ۴۵۰)

آهسته است غفلت کرده اند؛ و ما حق داریم نسبت بدو چیز هند شناسان بر حذر باشیم یکی اینکه مایلند حتی الامکان هر چه هست هندی الاصل معرفی نمایند و دوم درباره « نبوغ آریائی » تعمیم قائل شوند. مدتها پیش از آنکه فلسفه افلاطونیون جدید نزد عرب برود چنانکه قبلاً تذکر داده شد (صفحه ۲۴۷) در زمان انوشیروان (قرن ششم میلادی) این فلسفه بایران رفت و اقرار میکنم که وجه مشابهت وحدت وجود صوفیه با فلسفه افلاطونیون جدید بمراتب بیشتر از مذهب ودا یا بودائی است و حال آنکه از نظر تاریخی بیشتر محتمل است که صوفیه عقیده وحدت وجود را از فلسفه افلاطونیون جدید بعاریت گرفته باشند تا از مذاهب ودا و بودا. در یکی از فصول بعد بار دیگر در خصوص پیشرفتهای بعدی تصوف بحث خواهیم کرد.

قبل از اینکه از تجلیات مذهبی این دوره بگذریم شایسته است برای توجه خوانندگان خود تذکر دهیم چه مذاهب دیگری غیر از یهودی و زردشتی و مسیحی و چه فلسفه هائی غیر از فلسفه یونانی هنوز در آسیای غربی قوت و فعالیت داشت.

در اینجا چند کلمه دیگر درباره مانویت خواهیم گفت. گذشته از مانویان ماندائیان یا صابئین واقعی باطلاقها و بطائح بین واسط و بصره (کلده قدیم) از مظاهر مدنیت قدیم بابل بودند.

ماندائیان را عرب مغتسله مینامید و وجه تسمیه کلمه مغتسله آنست که این جماعت اکثر اوقات با آداب و رسوم شست و شو میپرداختند. در یانوردان پرتقالی در قرن هفدهم معنای این

ماندائیان
یا مغتسله

(بقیه یاورقی از صفحه ۴۴۹)

Neupersische Literatur (صفحات ۳۱۶ - ۳۱۱) جلد دوم کتاب مربوط به اساس فقه اللغة ایرانی چاپ اشتراسبورگ که نسبت بشعراء جدید ایران بیشتر رعایت عدالت را نموده است.

Geiger & Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie
(Strassburg, 1897).

لفظ را درست نفهمیدند و این امر سبب شد که در اروپا آثاراً بنام غلط و چرند « مسیحیان یوحناى تعمید دهنده » (۱) خواندند .

میان صابئین واقعی و صابئین دروغی حرّان (کرهٔ قدیم) باید بدقت فرق گذاشت . دانشمند معروف خولسون نخستین کسی است که در کتاب بزرگ خود (۲) اشتباه ظاهراً جبران ناپذیری را که تا آن زمان در اطراف لفظ صابئین وجود داشت توضیح داده

صابئین ساختگی حرّان

است . در اینجا بتذکر يك مطلب قناعت میکنیم و آن نکته است که دانشمند مزبور بدین طریق روشن ساخته است : تقریباً از سال ۸۳۰ میلادی باینطرف دو دسته مردم را تحت این عنوان باهم اشتباه کرده اند و حال آنکه بکلی از یکدیگر متمایز میباشند : یکی جماعت ماندائیان یا مفتسله کده است . دیگر بتیرستان سریانی که در حرّان (تقریباً نیمه راه بین حلب و مار دین) تا قرن یازدهم مسیحی (۳)

(۱) رجوع شود بکتاب Chwolson, Ssabier und Ssabismus جلد ۱ :
اول صفحه ۱۰۰ - مهمترین آثار موجوده دربارهٔ ماندائیان عبارت است از :
Dr. A. J. Wilhelm Brandt, Die Mandäische Religion (1889);
Dr. A. J. Wilhelm Brandt, Mandäische Schriften (1893);
Th. Nöldeke, Mand. Grammatik, 1875;
H. Pognon, Consul de France à Alep, Inscr. Mand. des
Coupes de Khouabir (1898).
از کتاب ماندائیان موسوم به سدراربا (Sidrâ Rabbâ) یا گزوه (Qinza) دو چاپ
موجود است ، یکی چاپ نوربرگ Norberg در سه جلد (۱۸۱۶ - ۱۸۱۵ میلادی)
دوم چاپ پیترمن Petermann در دو جلد (۱۸۱۶ میلادی) . نواد که آثار ماندائیان
را چنین توصیف میکند : « آثاری که پراز اختلافات بزرگ و مطالب متضاد است
و بلکه ای نوشته شده است که اگر سریانی دانی آثاراً مطالعه کند در نظر اول تصور
خواهد کرد در آن تعریفات زیادی شده است . »

(۲) در دو جلد چاپ سن پترزبورغ بسال ۱۸۵۶ میلادی .

Die Ssabier und der Ssabismus

(۳) رجوع شود بکتاب خولسون که شرح آن گذشت ، چند اول صفحات

ههرت داشتند ، این اشتباه بدین صورت روی داده بود (۱) : هنگامیکه خلیفه مأمون در آخرین جنگ خود با رومیهای شرقی از ولایت حران میگذشت میان مستقبلین پاره‌ای اشخاص را مشاهده کرد که قیافه‌های غریب و نامأنوس و موی بی‌اندازه بلند و قبا‌های تنگی داشتند . مأمون از شکل آنها بحیرت آمد و هویت آنها را پرسید . جواب دادند : « حرانیان » . باز هم پرسش کرد . در پاسخ گفته شد که نه ترسانه یهود نه مجوس اند . خلیفه خواست بداند کتاب مقدس یا پیامبری دارند ولی جواب مبهمی شنید . بالاخره خلیفه یقین حاصل کرد که آن افراد از زنادقه (۲) و بت پرستان میباشند .

پس فرمود یا کشته شوند یا اسلام آورند یا یکی از مذاهبی که خدایتعالی در کتاب خود فرموده است گزینند و بآنها مهلت داد که تا بازگشت وی از جنگ تصمیم خود را بگیرند . این تهدیدات وحشتی چنان در دل حرانیان انداخت که موهای بلند خود را زدند و جامه‌های مخصوص خود را کنار گذاشتند و بسیاری از آنها بآئین اسلام یا مسیح در آمدند . لکن عده‌ای از آنها باقی ماندند و مذهب خود را از دست ندادند و بسیاری دوچار نگرانی و اضطراب بودند تا اینکه یکی از فقهای اسلام حاضر شد در برابر اجر و پاداشی راه حل این مشکل را بدانها نشان دهد . زر ناب بمقادیر بسیار از خزائن خود برای فقیه آوردند و فقیه بآنها نصیحت کرد که چون مأمون در بازگشت از سفر بار دیگر از آئین آنها سؤال کند خود را از طائفه صابئین معرفی کنند زیرا در قرآن ذکری از صابئین شده است ، ولی چون اطلاعات مربوط به صابئین کم

(۱) رجوع شود بهمان کتاب جلد دوم صفحات ۱۹ - ۱۴ . این مطالب در کتاب الفهرست ابن‌الدیم (چاپ فلوگل Flügel صفحات ۳۲۱ - ۳۲۰) باستناد قول يك نویسنده مسیحی تقریباً معاصر موسوم به ابو یوسف القاطمی ضبط شده است .

(۲) یادداشت مترجم : بمقیده آقای تقرزاده لفظ زنادقه باید حذف شود .

است تغییر اسم مستلزم تغییر معتقدات یا آداب و رسوم آنها نخواهد بود. اما مأمون از سفر خود باز نگشت و مرگ گریبان او را در آن سفر بگرفت و اغلب حرانیان که خود را مسیحی خوانده بودند فوراً و علناً آئین مسیحیت را ترک کردند و بکیش سابق خود درآمدند ولی برادران دینی آنها که اسلام آورده بودند جرأت نکردند بکیش قدیم خود برگردند زیرا مجازات مرتد در شرع اسلام قتل است و بقول راوی این خبر از آن تاریخ تا کنون نام صابی را برای خود حفظ کرده‌اند زیرا قبلاً در حران و اطراف آن کسی بنام صابی وجود نداشته است . »

اکنون این صابئین دروغی حران که از بازماندگان بت پرستان سریانی و قدیم بین‌النهرین میباشند « جماعتی از مردم روشنفکر و دانشمند بشمارند که روحاً اشرافی و متعین و در کسب علوم ممتاز و آثار فراوان خود را با ادبیات سریانی و عربی در مباحث گوناگون مشحون ساخته‌اند . » (۱)

از عهد اسکندر کبیر حران تحت نفوذ عمیق یونانیان بود تا آنجا که بنام جدید النوپولیس یا هلنوپولیس نامیده میشد و با اینکه ساکنین آنجا در آن زمان بخالص ترین لهجه سریانی متکلم بودند در بسیاری موارد قسمتی از آنها یونانی‌الاصل بودند و با مذهب عیسوی که مذهب اکثر هموطنان آنها بود قویاً مخالف و بتمدن یونان علی‌الخصوص بفرسافه افلاطونیون جدید دل بستگی عمیق داشتند؛ و بدین سبب مدتها شهرشان کانون همه کسانی بود که با شور و حرارت بفرهنگ بت پرستان دل بسته بودند ، از جمله امپراطور کارا کالا (۲) و ژولین مرتد (قیصر روم) (۳) را میتوان نام برد و در عهد خلافت عباسیان همین بت پرستان

(۱) رجوع شود بشرحی که کونیک Kunik درباره کتاب Chwolson در

Mélanges Asiatiques جلد اول صفحه ۶۶۳ نوشته است .

Emperor Caracalla (۲)

Julian the Apostate (۳)

حران کلیه خرد و دانش یونانیان را که با آن غیرت و کتمان حفظ کرده بودند بیش از همه بمسلمین آموختند و گروهی از اجله دانشمندان را برای پایتخت خلفاء آماده ساختند، مانند ثابت بن قرة (تاریخ وفات ۹۰۱ میلادی) و پسرش ابوسعید سینان و نوادگانش ابراهیم و ابوالحسن ثابت و اعقابش اسحاق و ابوالفرج و بسیاری دیگر که شرح احوال آنها در فصل دوازدهم از کتاب اول اثر بزرگ خولسون^(۱) مسطور است. بسیاری از این رجال در رشته های طب و نجوم و ریاضیات و هندسه و فلسفه با علی مدارج رفعت و بزرگی نائل گردیدند و در پرتو نفوذ خود در درباری که از جهت عشق و علاقه بعلم در تاریخ جهان منفرد است بهمکیشان آنها اجازه داده شد در بت پرستی باقی بمانند و فقط پرده نازکی از استتار روی عقائد و افکار آنها قرار گرفته بود^(۲).

سریانیان اعم از بت پرستان و مسیحیان در حقیقت بزرگترین وسیله انتقال علوم یونان بمشرق بوده اند. این علوم بوسیله عرب از مشرق بمغرب بازگشت و این موضوع باندازه ای مهم است که ترجمه گفتار عالی کارل بروکلیمان را در اینجا می آوریم^(۳):

Chwolson (۱)

(۲) امروزه در آسیای غربی چندین فرقه از قبیل نصیری و بزیدی (یا شیطان پرست) و غیره وجود دارد و همانطور که خولسون و دیگران تذکر داده اند این فرق با احتمال قریب بیقین از بقایای مجامع بت پرستان قدیم محسوب میشوند گو اینکه این افراد عقائد واقعی و اعمال خود را بدقت پنهان داشته اند تا بدان وسیله شاید حکام اسلام در حق آنها تحمل روا دارند و برای اینکه در زمره اهل کتاب بشمار آیند و این حق را برای خود ثابت سازند که مانند اهل کتاب با آنها رفتار شود آزادانه نامهایی برای خود اختیار کرده اند که نزد مسلمین مقدس است ولی انتخاب این اسامی همیشه از روی مهارت نبوده است.

(۳) رجوع شود به جلد اول کتاب بروکلیمان در تاریخ ادبیات عرب، صفحات

۲۰۱ بعد.

Carl Brockelmann, Gesch. d. Arabische Literatur.

« سوریه و بین‌النهرین از زمان اسکندر کبیر و پیروان وی تحت نفوذ تمدن یونان بوده است . سیادت رومیان و جانشینان آنها رومیان شرقی در شام از هر حیث باعث توسعه و انتشار فرهنگ یونان گردید و از زمانیکه فرهنگ یونان با مسیحیت پیامیخت و در احساسات مذهبی مردم نخستین بار انعکاس یافت پیشرفت خاصی حاصل نمود . ولی سریانیان در واقع نسبت بأمور ابتکاری رغبت کمی داشتند ولی حاصل زحمات فکری خارجیان را میگرفتند و در خود تحلیل میبردند و برای ایشکار فوق‌العاده متناسب بودند و رغبت فوق‌العاده ابراز مینمودند . بدین طریق در صوامع سوریه از آثار یونانی ترجمه‌های متعددی تهیه کردند و این ترجمه‌ها منحصر بکتاب و رسائل روحانی کثیرالانتشار کلیسای یونان نبود بلکه آثار تقریباً کلیه مؤلفین غیر مذهبی (علی‌الخصوص ارسطو و بقراط و جالینوس) که بر علوم غیردینی آنعهد تسلط داشتند ترجمه شد .

« در آتھنگام یعنی در زمان سلطنت ساسانیان واسطه انتقال معارف یونان بامپراطوری ایران سریانیان بودند . ضمیمی است فقط معارف غیر مذهبی یونان از طرف دربار و حکومت ایران ترویج میشد . تقریباً در سال ۵۵۰ میلادی خسرو انوشیروان در جندی شاپور واقع در خوزستان دانشگاهی برای تعقیب مطالعات و تحقیقات فلسفی و طبی تاسیس نمود و این دستگاه علمی یونانی و سریانی حتی در عهد عباسیان نیز دواء یافت و رونقی بسزا داشت .

« سومین آشیانه فضائل یونانی شهر حران از بلاد بین‌النهرین بود . اهالی آنشهر بایک جمعیت کاملاً متنصری احاطه شده بودند و آداب جاهلیت و وثنیت قدیم نژاد سامی خود را حفظ میکردند ، وهانند بابل قدیم توجهی که بر ریاضیات ونجوم نشان میدادند ارتباط ویوستگی نزدیک بآئین آنها داشت . لکن با وجود مقام نسبتاً بلندی که هم‌اکنون اهالی

حران از طریق تمدن آشور و بابل بدست آورده بودند اینگونه مطالعات آنان از تأثیر و نفوذ روح یونانی بر کنار نماند.

« علوم یونانی از هر سه منبع مزبور بصورت ترجمه برای عرب بارمغان آورده شد. در دربار المنصور پزشکی از پزشکان جندی شاپور دیده میشود که تصور میرود کتب طبیبی را بعربی ترجمه کرده است و در عهد هارون نیز یوحنا بن ماسویه مترجم شهرت یافته است. لکن خلیفه‌ای که بیش از همه اینکار را تشویق و تحریض نمود مأمون است. مأمون شخصاً نسبت بمجاهدات و مساعی علمی از هر مقوله توجه کامل و شوق و علاقه وافر داشت. بیت الحکمه‌ای را که بضمیمهٔ یک کتابخانه و یک رصدخانه در بغداد تأسیس نمود حاکی از منتهای همت و فعالیت او در راه ترویج علم و توسعهٔ دانش بود. آثاریکه در عرصوی و جانشینان بلا فصل وی ترجمه شد ترجمه‌های پیش را بکلی تحت الشعاع قرار داد و تنها همان ترجمه‌هاست که برای ما مانده است. »

از عالیقدرترین مترجمینی که نامشان در اینجا ذکر میشود این دانشمندان عیسوی میباشند: قسطا بن لوقا از اهل بعلبک و حنین بن اسحق از اهل حیره و پسرش اسحق و برادرزاده‌اش حبیث.

بدین طریق تمدن بغداد در عهد عباسیان وارث خرد و حکمت قدیم آشور و بابل و ایران و هندوستان و یونان گردید و این میراث بیشتر مرهون خدمات بت پرستان است از قبیل ثابت بن قُرّه و مسیحیانی مانند حنین و قسطا و مجوسانی مانند ابن مقفع اعم از اینکه از کیش خود برگشته یا برگشته باشند (۱)، یا « اهل بدعت » از معتزله مانند

(۱) از مترجمینی که آثار پهلوی را بزبان عربی در آورده‌اند و در الفهرست ابن الندیم (چاپ فلوگل Flügel صفحات ۲۴۵ - ۲۴۴) نامشان آمده است غیر از ابن مقفع خاندان نوبخت است. (رجوع شود بکتاب مذکور صفحات ۱۷۷ و ۲۷۴). خاندان مزبور از شیعیان با حرارت بشمار میروند. دیگر بهرام پسر (بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۴۵۷)

عمرو بن بحر الجاحظ و همچنین افراد مختلفی از یهودیان و نبطیان .
با اینکه دربارهٔ عرب گفته شده است « یکی از هوشمندترین مردمی که
تا کنون وجود داشته قوم عرب است » معذک خدمتی که عرب بتألیف
و تلیق این مجموعه با شکوه دانش نمود ، از زبان شکفت و قابل ستایش
عربی که بگذریم ، قلیل بوده است ، ولی عرب علوم را فرا گرفت و در
تحلیل و تشریح و انتقال آن کوشید و طوری این کارها را انجام داد
که بشریت علی‌الخصوص اروپا را مدیون خود ساخت . افراد غیر مسلم
مزبور فضائل علمی قدما را برای عرب بارمغان آوردند و عرب هم حقی
را که این افراد بگردن او داشتند متوجه بود و این معنی از اشعاری
که سری الرفاء (۱) در رثاء (۲) ثابت بن قره پزشک و ریاضی دان صابی
سروده است برمیآید : شاعر مزبور گوید :

أحيا لنا رسم الفلاسفة الذي أودي و أوضح رسم طب عافي

عناصری که حوزه علمی بغداد را در قرن اول سلطنت عباسیان
تشکیل میدادند عجیب و غریب و غیر متجانس بودند . مسلمین متقی و
پرهیزکار مکه و مدینه که ببغداد میآمدند از دیدن دو چیز غرق حیرت
میشدند ، یکی اینکه غیر مؤمنین متصدی عالیترین مقامات درباری بودند ،
دیگر اینکه علماء هر مذهبی در بارهٔ مباحث عالیهٔ وجود و ماهیت و
ماوراء الطبیعه و حکمت دوستانه بمباحثه میپرداختند و در مباحثات خود

(بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ ۴۵۶)

مردان شاه موبد نیشابور و ده دوازده نفر دیگر میباشند . از دوتن دانشمند هندی نیز
ذکری بیان آمده است . این دوتن از سانسکریت ترجمه‌هایی کرده‌اند و همچنین
از ابن الوحشیه مترجم معروف کتاب الفلاحة النبطیه نیز نام برده شده است .

(۱) رجوع شود باین خلکان (متن ووستنفلد Wüstenfeld) جلد اول

شمارهٔ ۱۲۷ و ترجمهٔ دسلان de Siane جلد اول صفحات ۲۸۹ - ۲۸۸ .

(۲) یادداشت مترجم : این خلکان در سرگذشت ثابت بن قره که این

شعرا نقل میکند از رثاء سخنی نمیگوید و می‌نویسد که این شعرا سری الرفاء پس
از آنکه بدرمان ثابت بن قره از بیماری شقایقات دربارهٔ او سروده‌است .

متفقاً استناد بکتاب آسمانی را ممنوع میدانستند. معذکک در آن میان
 بیات جماعت مذهبی بر میخوریم که علی الظاهر بهیچوجه مورد چشم پوشی
 وانعماض دربار آزادمنش واقع نمیشد و حال آنکه در آن زمان دربار نسبت
 بعموم مذاهب بتسامح و تحمل قائل بود. آن جماعت همان طایفه مانویان
 بودند که عموماً آنها را زنادقه میخواندند. طبری در باره زنادقه
 می نویسد که در عهد فرمانروائی المهدی (۷۸۲-۷۸۰ میلادی) والهادی
 (۷۸۷-۷۸۶ میلادی) مورد تعقیب و آزار واقع شدند. در دوران
 خلافت هارون الرشید قاضی مخصوص موسوم بصاحب الزنادقه مأمور کشف
 و مجازات مانویان شده بود (۱). در میان زنادقه نه تنها ایرانیان
 و سایر خارجیان دیده میشدند بلکه حتی از عرب خالص کسانی مانند
 صالح بن عبدالقدوس و مطیع بن ایاس از شعراء آن عصر در عداد آنها
 بشمار میرفتند. در عصر خلافت المأمون وضع زنادقه بآن سختی نبود زیرا
 مأمون نیز درست مانند ایرانیان برای مطالعات مذهبی سری پرشور داشت
 و بهمین سبب بلقب امیر الکافرین ملقب شده بود (۲). فن کرمر (۳) را
 قولی دیگر است. وی گوید در آن روزگار رسم چنان بود که به تبعیت
 از مذاهب بدع و ضلال متظاهر شوند و یکی از شعراء آن عهد را می بینیم
 که یکی از این میشهای در پوست گرگ را بدین مضمون مورد اعتراض
 و سرزنش قرار داده است :

يا ابن زياد يا ابا جعفر	أظهرت ديناً غير ما تخفي
مزندق الظاهر باللفظي	باطن اسلام فتى عف
لست بزندق و لكنما	أردت أن توسم بالظرف (٤)

(۱) رجوع شود بصفحات ۲۱۰ بعد کتاب تحقیقات فن کرمر در باره

تاریخ تمدن اسلام: Alfred von Kremer, Streifzüge

(۲) رجوع شود بالمعقوبی چاپ هوتسما Houtsma صفحه ۵۴۶.

(۳) رجوع شود بکتاب فن کرمر که در فوق ذکر آن گذشت، صفحات ۴۲-۴۱.

(۴) یادداشت مترجم: نقل از ضحی الاسلام تألیف احمد امین چاپ قاهره

۱۳۶۵ هـ = ۱۹۴۶ م. که از اغانی ۱۵/۱۷ نقل کرده است.

فصل نهم

رؤساء فرق بزرگ ایران در این دوره

در برابر فرقه‌هایی که ظاهراً در اسلام پدید آمد و عقائد قبل از اسلام و غیر اسلامی را بصورت جدیدی در آورد و زنده کرد مذاهب و معتقدات قبل از اسلام در ایران پایدار ماند و دارای فعالیت و جنب و جوش بود. آخرین مظهر آن پیغمبری

بهافرید

است دروغی موسوم به بهافرید پسر ماه فرودین. شرح مختصری در الفهرست (صفحه ۳۴۴) و همچنین در کتاب آثار الباقیه ابوریحان بیرونی (صفحات ۴ - ۱۹۳ ترجمه زاخو) (۱) در باره

وی مسطور است. ترجمه کتاب اخیرالذکر بشرحی است که ذیلاً نگاشته میشود:

بهافرید
بگفته ابوریحان
بیرونی

«در زمان ابو مسلم مؤسس سلسله عباسیان (۲)

شخصی بنام بهافرید پسر ماه فرودین در دهستان خواو از دهستانهای نیشابور در قصبه‌ای موسوم به سیراوند ظاهر شد. این شخص از اهل زوزن بود. در ابتدای امر برای مدت هفت سال غیبت نمود و بسوی چین رهسپار شد (۳). پس از آن مراجعت نمود و پاره‌ای اشیاء عجیب چینی از جمله پیراهنی سبز با خود آورد. این پیراهن باندازه‌ای نرم و نازک بود که چون تا میکردند در دست جای میگرفت. شبانگاه بمعبدی رفت و چون بامدادان از آنجا فرود آمد دهقانی که زمین خود را شخم

(۱) Chronology of Ancient Nations (Sachau's trans., (1) 1879).

(۲) یادداشت مترجم: عنوان «داعی عباسیان» بنظر آقای تقی زاده

مناسب‌تر است.

(۳) شاید تحت تأثیر افسانه‌مانی قرار گرفته بود.

میزد ویرا بدید . بهافرید بدهقان گفت در مدتی که از انظار ناپدید گشت
بآسمان صعود کرده بود و در آنجا بهشت و جهنم را باو نشان دادند
و از طرف خداوند باو وحی رسید و این لباس سبز را بوی پوشانیدند
و در همان ساعت او را بزمین فرستادند . دهقان تصدیق کرد و به مردم
خبر داد که بچشم خود نزول او را از آسمان دیده است . همینکه بهافرید
دعوی پیغمبری کرد و اصول عقائد جدید خود را اظهار داشت بسیاری
از مجوسان باو گرویدند .

« بهافرید در اکثر مراسم و آداب با مجوس اختلاف کرد ولی
زردشت را تصدیق داشت و آئین زردشت را در مورد پیروان خود قائل
بود . بهافرید دعوی داشت که سرآباو وحی نازل میشود و هفت نماز
برای پیروان خود آورد : یکی در توحید و نیایش خدای یگانه ، دوم
در آفرینش آسمان و زمین ، سوم در خلقت حیوان و روزی آن ، چهارم
در مرگ ، پنجم در بعثت و حساب یا رستاخیز و روز حشر و شمار ،
ششم در باره بهشتیان و دوزخیان و آنچه برای آنان تدارک میشود ،
هفتم در ستایش اهل جنت .

« برای پیروان خود کتابی بزبان فارسی پرداخت و بآنها دستور
داد خورشید را سجده کنند و هنگام پرستش خورشید یک زانورابزمین
تهند و روی خود را همیشه متوجه خورشید نمایند و موی سر را بگذارند
بلند شود و زمزمه را موقع صرف طعام موقوف کنند (۱) و انعام را ذبح
نکنند مگر وقتی که لاغر شده باشد ، شراب نیاشامند و از اکل میته
پرهیزند و مادران و دختران و خواهران و خواهرزادگان یا برادرزادگان (۲)
خود را بحالۀ نکاح در نیاورند و بیش از چهارصد درهم بعنوان مهر

(۱) مراد از زمزمه ادعیه و اذکاری است که اختصاصاً زردشتیان بصدای

آهسته میخوانند .

(۲) آئین زردشت زواج بامحارم را (که خوتو - دس Khvētu-das نامیده

میشد) تصدیق و تصویب کرده بود .

نگیرند . دستور دیگر وی این بود که راه‌ها و پلها را از هفت یک‌داری
و دست رنج کسب و کار خود تعمیر کنند .

« همینکه ابو مسلم وارد نیشابور شد موبدان و هیربدان (۱) گرد
وی جمع شدند و نزد وی شکایت بردند که بهافرید در دین اسلام و کیش
زردشت فساد کرده است . ابو مسلم عبدالله بن شعبه را فرستاد بهافرید را
بیاورد . عبدالله بهافرید را در کوه‌های بادغیس دستگیر ساخت و نزد
ابو مسلم آورد . ابو مسلم نیز بهافرید و هریک از اتباع او را که دستگیر
کرد بقتل رساند .

« پیروان او که بهافریدیان خوانده میشدند هنوز تعالیم مؤسس
آئین خود را حفظ میکنند و با مجوسانی که معتقد بزمزمه میباشند
شدیداً عداوت میورزند . گمان دارند خادم پیغمبرشان گفته است که
پیغمبر بر سمندی نشسته و با آسمان رفته است و همچنانکه صعود کرده
بار دیگر نیز فرود آید و از دشمنان خود انتقام گیرد (۲) . »

بنا بر شرح مختصری که در الفهرست ابن‌الندیم (صفحه ۳۴۴)
در باره بهافرید مسطور است بهافرید بدست دو تن از داعیان ابو مسلم
موسوم به شیب بن داح و عبدالله بن سعید اسلام آورد
و جامه سیاه عباسیان را به تن کرد ولی بعد از اسلام
رو بتافت و بقتل رسید . راوی این خبر ابراهیم بن العباس
الصولی (تاریخ وفات ۸ - ۸۵۷ میلادی) است و ضیق
همان خبر « هنوز در خراسان عده‌ای از مرده طرفدار اصول عقائد او

کتاب
الفهرست
ابن‌الندیم

(۱) مراد روحانیان درجه دوم و سوم در آئین زردشت است . رئیس جمعی
روحانیت را دستور مینامیدند .

(۲) با انتظارات اتباع المقنع مقایسه شود . درباره المقنع و رحمت او که
اتباعش انتظار داشتند چند صفحه بعد بحث شده است . البخی در سال ۳۵۰
هجری (۹۶۰ مسیحی) در خصوص بهافریدیها نوشته است که در عهد او این
جماعت وجود داشته و شخصاً آنها را می شناخته است (رجوع شود به چند اول
(بقیه یادرفی در صفحه ۴۶۲)